**از نوع دیگر: اسلام و چالش های دموکراسی**

**جان اسپوزیتو**

ترس‏های غرب و دل‏نگرانی‏های دولت‏های‏ مسلمان درباره دستکاری یا استفاده‏ فرصت‏طلبانه از دموکراسی تا حد زیادی‏ ریشه در تجربه و کلیشه‏هایی دارد که یکدیگر را تقویت می‏کنند.دهه 1980 میلادی در استیلای ترس از بنیادگرایی رادیکال اسلامی‏ بود.در دهه 1990 در همان حالی که بسیاری‏ ار غربی‏ها به خاطر مرگ حکومت تمامیت‏خواه‏ کمونیست شاد بودند و خواهان ارائه ابتکار عمل دموکراتیک در شرق اروپا،آفریقا و جاهای‏ دیگر دنیا بودند،وقتی نوبت به خاورمیانه و جهان اسلام رسید،موضع مبهم و دوپهلویی‏ پیشه می‏کردند.با این همه،اگر دموکراسی‏ در جهان اسلام در تنگنا قرار دارد،به همان‏ میزان که دولت‏ها و رسانه‏ها در شکل‏گیری این‏ وضعیت دخیل‏اند،اسلام‏گراهای افراطی نیز در آن سهیم‏اند.دولت‏ها در خاورمیانه-چه‏ اسرائیل و چه بسیاری از کشورهای همسایه‏ آن-به خاطر ترس از گسترش بنیادگرایی، از آن به عنوان دستاویزی برای سرد کردن‏ رشد دموکراسی استفاده می‏کنند.بسیاری‏ از تحلیل‏گران-و البته نه همه آنها-نه‏تنها از این خطر که بنیادگراها«دموکراسی‏ربایی» خواهند کرد،سخن گفته‏اند بلکه این نکته را نیز یادآور شده‏اند که اسلام و فرهنگ عربی‏ یا اسلامی،مخالف دموکراسی و حقوق بشر است.در دهه 1990 به خاطر سرخوردگی و نارضایتی بسیاری از مردم،بیداری یا فعالیت‏ اسلامی به تدریج به رشدش ادامه داد.به‏رغم‏ گرایش به یک پروژه بزرگ و یکپارچه، «بنیادگرایی اسلامی»تنوع و گوناگونی،پویایی‏ و انعطاف‏پذیری،نیرویی را که هنوز از آفریقا تا آسیا حضور دارد توضیح و تبیین می‏کند. جنبش‏ها و سازمان‏های اسلامی به رشد و بالندگی‏شان ادامه می‏دهند.در انتخابات آزاد (و یا نسبتا آزاد)،اسلام‏گراها به عنوان نیروهای‏ اصلی اپوزیسیون در تونس،مصر،اردن و کویت‏ ظهور کردند.در الجزایر و در چندین مورد از انتخابات شهرداری‏ها در فلسطین تحت سلطه‏ دولت اسرائیل،اسلام‏گراها برنده شدند.در همان زمان،آنها اغلب انتخابات حرفه‏ای را (مثل انتخابات مربوط به قاضی‏ها،پزشکان و مهندسین)در چندین کشور مسلمان برگزار کردند.

اسلام،مسلمانان و دموکراسی

درست مثل اتحاد جماهیر شوروی سابق و اروپای شرقی،تاریخ جهان اسلام نشان‏دهنده‏ رژیم‏های تمامیت‏خواه است.تجربه حکومت‏ اسلامی شامل طیفی از حاکمان،ارتش و حکام غیرنظامی است که برخوردار از نوعی‏ مشروعیت هستند که نیروهای امنیتی و ارتش آن را حفظ می‏کنند.در همین حال، برخی جنبش‏های اسلامی اغلب نوعی‏ حکومت مذهبی را سروشکل داده‏اند که‏ مشابه دولت‏های تمامیت‏خواه سکولار است.با این همه،در سال‏های اخیر دعوت برای آزادی‏ و دموکراتیزاسیون بیشتر در سراسر منطقه‏ خاورمیانه گسترش یافته است؛به‏گونه‏ای که‏ بخش‏های متنوع جامعه-از سکولار گرفته‏ تا مذهبی،از راست تا چپ و از تحصیلکرده‏ تا غیرتحصیلکرده-به‏گونه‏ای فزاینده و چشمگیر دموکراتیزاسیون را به عنوان سنگ‏ محکی در نظر می‏گیرند که به وسیله آن، مشروعیت دولت‏ها و جنبش‏های سیاسی را مورد ارزیابی و قضاوت قرار می‏دهند.با وجود این،هستند کسانی که به‏گونه‏ای جدی غیبت‏ دموکراسی در خاورمیانه را به ویژگی‏های‏ عجیب و غریب فرهنگ اعراب و اسلام منتسب‏ می‏دانند.برخی نیز معتقدند که فرهنگ اعراب‏ یا اسلام باهم انطباق و سازگاری ندارند.برخی‏ دیگر نیز اظهار می‏دارند که معرفی دموکراسی‏ به آنها کاری ناپخته و پیش از موعد بوده است. هنوز عده‏ای بر این باورند که دموکراسی‏ محصول تجربه غرب است که واقعا قابل انتقال‏ و منطبق با فرهنگ‏های غیراروپایی نیست. وقتی صحبت از انطباق یا عدم انطباق اسلام‏ و دموکراسی می‏کنیم،عوامل متعددی را باید مدنظر داشته باشیم.آنانی که اظهار می‏دارند اسلام و دموکراسی غیرقابل انطباق‏اند، باید به خاطر داشته باشند که طیف وسیعی‏ از روشنفکران و رهبران در گذشته مشابه‏ چنین ادعاهایی را در مورد ناسازگار بودن‏ یهودیت و مسیحیت نیز مطرح کرده بودند؛ ادیانی که باورها و ارزش‏هایشان مدت‏ها قبل‏ از دموکراسی مدرن،مفهوم‏سازی شده بود و درواقع،در گذشته مورد استفاده قرار گرفته‏ بود تا دولت‏ها و امپراتوری‏های دموکراتیک را مورد حمایت قرار دهند و مشروعیت بخشند؛ از سلطنت‏ها و پادشاهی‏های واقعی و بر حق‏ گرفته تا صورت‏های مختلف دیکتاتوری‏ای‏ که در آن ایده‏های مدرن پلورالیسم و حقوق‏ بشر ناشناخته محسوب می‏شوند.با وجود این،هم یهودیت و هم مسیحیت همانند همه مذاهب و ادیان دنیا از نظر تاریخی‏ نشان داده‏اند که نسبت به فرمول‏بندی‏های‏ مجدد و تغییر متون دینی مبتنی بر شرایط تاریخی و زمانی،باز و منعطف عمل می‏کنند و باورها و ارزش‏های دینی را به بستر بافت‏ تاریخی همواره درحال تغییر به کار برده و با آن منطبق ساخته‏اند.در نتیجه امروزه‏ بسیاری از مؤمنان-که فاقد آگاهی تاریخی در مورد توسعه و پیشرفت این سنت‏های دینی‏ هستند-معتقدند که یهودیت و مسیحیت‏ نه‏تنها باهم غیرقابل انطباق نیستند بلکه حتی‏ هردو از منابع سنت‏های دموکراتیک غربی‏ محسوب می‏شوند.پس از استعمار اروپایی- که به‏رغم ادعای«رسالت تمدن‏ساز»اش‏ از میل و اراده لازم برای ارتقای دموکراسی‏ و مشارکت سیاسی برخوردار نبود-جهان‏ اسلام نیز از تمامیت‏خواهی و اقتدارطلبی‏ پیشامدرن آگاه شد و سرانجام همان‏طور که‏ در بالا بدان اشاره شد،ظهور دولت‏های مدرن‏ اسلامی شاهد حاکمان تمامیت‏خواهی بود که‏ اغلب بر تخت پادشاهی قدرتشان به کمک‏ قدرت‏های استعمارگر اروپایی تکیه زدند. اروپا و آمریکا-به‏رغم تعهد هردویشان به‏ گسترش دموکراسی-به تحمل و حمایت از دیکتاتوری‏ها و حکومت‏های تمامیت‏خواه‏ و اقتدارطلب ادامه دادند(همان‏گونه که در بسیاری از کشورهای درحال توسعه انجام‏ دادند)و این کار را نیز طی دوران جنگ سرد و جهت مقابله با خطر کمونیسم و دسترسی‏ آسان و مطمئن به منابع نفت پیگیری‏ کردند و این خلاف میل و ادعای آنها بود.با توجه به انطباق باورها و ارزش‏های اسلامی‏ با دموکراسی،بسیاری در جوامع اسلامی‏ دنیا معتقدند که اسلام قادر به تغییر مجدد (اجتهاد)است و اینکه مفاهیمی چون مشورت‏ (شورا)،توافق(اجماع)و اصول قانونی مثل‏ رفاه عمومی(مصلحت)مبنایی برای توسعه‏ و بهبود باورهای مدرن اسلامی یا نسخه‏های‏ معتبر دموکراسی هستند.درحالی‏که‏ برخی باورهای سنتی را اساسا به صورت‏های‏ مشروع ایجاد شده و خلق شده در غرب تفسیر می‏کنند،بعضی مایل‏اند که صورت‏های‏ مشارکت سیاسی‏شان و دموکراسی را مناسب‏ با ارزش‏ها و واقعیت‏های اسلامی‏شان،توسعه‏ دهند.تاریخ نشان می‏دهد که ایجاد سنت‏های‏ روشنفکری جدید حامی و زاینده اسلامی‏ منطبق با سرشت دولت‏ها و جامعه از نظر تاریخی و مذهبی امکان‏پذیر است؛اگر که‏ قریب به یقین نباشد.در اینجا این نکته حائز اهمیت است که به مخاطبان غربی یادآوری‏ کنیم اگرچه ما تمایل داریم از دموکراسی‏ صحبت کنیم-که این خود مفهوم تک‏ معنایی و بدون شک و شبهه است-اما باید گفت درواقع بین نخبگان،رهبران مذهبی‏ و حکام،همواره در مورد دموکراسی شک‏ و تردید و اختلاف نظر وجود داشته است. بنابراین دموکراسی غربی،صورت‏های‏ بسیاری از دموکراسی را-از دموکراسی آتنی‏ گرفته تا دموکراسی مدرن آمریکا و اروپایی- شامل می‏شود.به نظر،این نکته درست است‏ که بپرسیم از«کدام دموکراسی»صحبت‏ می‏کنیم؟بنابراین تجربه معانی و درک‏های‏ مختلف از دموکراتیزاسیون و خطر به استثمار درآمدن آن توسط حکومت‏ها در مورد تمامی‏ کشورها-چه غربی و چه غیرغربی-چیز عجیب و غریبی نیست.

مسائل و خط مشی‏ها

تجربه و تاریخ اسلام تعدادی از مسائل‏ را نشان می‏دهد که بر رابطه اسلام و دموکراسی و تحقق آن در جهان اسلام تاثیر می‏گذارد.سؤالات بیشتر و عام‏تری با ظهور بعضی دولت‏های اسلامی و اقدامات برخی‏ جنبش‏های اسلامی مطرح شدند؛از قبیل: «اسلام چه کسی؟و کدام اسلام؟».اسلام‏ توسط حکومت‏ها هدایت و اداره می‏شد؛به‏ وسیله پادشاهان(در مراکش و عربستان‏ سعودی)و حاکمان نظامی(قذافی در لیبی‏ و ضیاء الحق در پاکستان و جعفر نمیری و عمیر البشیر در سودان).منتقدان خاطرنشان‏ می‏سازند که به میزانی از اسلام برای‏ مشروعیت بخشیدن به کسب قدرت و اعمال‏ حاکمیت تمامیت‏خواهانه،سرکوب یا تحریم‏ احزاب سیاسی،اتحادیه صنفی،انجمن‏های‏ حرفه‏ای،نادیده گرفتن حقوق اقلیت‏ها و حقوق بشر و کنترل و سانسور مطبوعات‏ سوء استفاده شده است.واقعیت‏های درحال‏ تغییر جهان اسلام،تبیین دوباره اسلام به‏ زبانی دیگر در عرصه اجتماعی و سیاسی، ظهور یک جنبش اسلامی مدرن و همسرایی‏ صداهایی که خواهان مشارکت سیاسی بیشتر هستند،همگی نشان از مسائل جدیدی در حوزه رهبری جامعه می‏دهد.اگر حکومت‏ها و جوامع برآنند که بیشتر اسلامی شوند،چه‏ کسی است که این فرایند را نادیده بگیرد؛ حاکمان غیرانتخابی،پادشاهان،ارتش، رهبری مذهبی سنتی(علما)یا پارلمان؟

در اینجا سؤال مهم دیگری نیز مطرح‏ می‏شود که چه کسی از شایستگی لازم برای‏ باز تفسیر ارزش‏های اسلامی برخوردار است‏ و آیا این افراد،دارای صلاحیت روحانیون، نخبگان یا متخصصین هستند که هردو عرصه آموزه‏های دینی و علوم دقیقه امروزی‏ مثل اقتصاد و حقوق را باهم ترکیب می‏کنند و نسبت به مشکلات و مسائل جامعه مدرن امروزی آگاهی و وقوف دارند؟

تجربه اخیر لیبرال‏سازی،خود برخی‏ نگرانی‏ها و دغدغه‏ها را به همراه داشته‏ است.دولت‏ها در اواخر دهه 1980 در پاسخ به اقتصاد ورشکسته و شورش‏های‏ مردمی(شورش غذا در مصر،الجزایر،تونس‏ و اردن)و وجد و شادی و تقاضای مربوط به‏ دموکراتیزاسیون-که همراه با سقوط و فروپاشی شوروی بود-سیستم‏های این‏ کشورها را باز کردند و انتخابات محدود را در این کشورها سبب شدند.جهانی که اغلب‏ خرد جمعی را پذیرفته و بیشتر هم توسط حکومت‏ها و نخبگان اداره شده بود،خیلی‏ ساده جنبش‏های اسلامی دهه 1980 را با بخش‏های به حاشیه رانده شده که مردم را نمایندگی نمی‏کردند و مبارزان زیرزمینی‏ و چریکی همسنگ فرض کرد.بعد از یک‏ دهه متهم کردن جنبش‏های اسلامی به‏ برخوردار نبودن از حمایت گسترده و لازم‏ مردمی در انتخابات،دولت‏ها در جهان اسلام و دولت‏های غربی باهم یکصدا عنوان کردند که‏ جنبش‏های اسلامی ممکن است دموکراسی‏ را به نفع خود مصادره کنند و آن را بربایند. برخی مقامات غربی،موضع عاقلانه‏ای اتخاذ کردند.ادوارد جرجیان-دستیار وزیر خارجه‏ آمریکا-خاطرنشان کرد که آمریکا،اسلام و جنبش‏های اسلامی را دشمن نمی‏انگارد و حق آنها را برای مشارکت سیاسی در انتخابات‏ به رسمیت می‏شناسد؛بدین شرط که این‏ جنبش-مانند هر جنبش دیگری-انتخابات‏ را وسیله‏ای برای رسیدن و قبضه کردن قدرت‏ نینگارد و به این معتقد باشد که انتخابات بر اساس یک نفر،یک رأی است.اما وقتی به‏ رویدادهای الجزایر و پیروزی حزبی اسلامی‏ در آن کشور نگاه می‏کنیم،برخورد کشورهای‏ غربی و اروپایی با این انتخابات و کشتار و قلع‏وقمع نیروهای جبهه آزادیبخش الجزایر توسط ارتش را می‏بینیم که غربی‏ها به این‏ شعارهایی که خود می‏دهند،پایبند نیستند. ارتش الجزایر بعد از پیروزی اسلام‏گراها در انتخابات پارلمانی،آن را منحل و به حزب‏ موردنظر حمله کرد و اعضای آن را دستگیر و برای مدت‏های طولانی در زندان‏هایی بدون‏ محدودیت حبس کرد و بیش از 10 هزار نفر از اعضای احزاب اسلامی را به خاک و خون‏ کشید.چند نفری نیز این سؤال را مطرح‏ کرده‏اند که چه کسی درواقع دموکراسی را ربوده است؟توجیه کودتای ارتش در الجزایر از سوی غربی‏ها و الجزایری‏ها و حکومت‏های‏ مسلمان،این بود که حزب اسلامی الجزایر به دنبال ربودن دموکراسی بود.

این دغدغه که جنبش‏های اسلامی یا هر جنبشی-سکولار یا مذهبی-ممکن است‏ از صندوق رأی استفاده کنند تا قدرت را در اختیار بگیرند،ریشه در یک احتمال‏ واقع‏گرایانه دارد.همزمان این مسئله نیز باید مورد بررسی قرار گیرد که با توجه به سرشت‏ تمامیت‏خواهانه بسیاری از حکومت‏ها،تعهد حاکمان به آزادسازی سیاسی یا به فرایند دموکراتیک،کاملا سؤال‏برانگیز است؛شیوه‏ای‏ که در آن بیشتر حکام به قدرت رسیده‏اند و تردید آنها برای مدارا کردن با اپوزیسیون، گشایش عمل‏گرایانه فرایند سیاسی در آنها و محدودیت‏هایی که در فرایند آزادسازی‏ اعمال می‏کنند و نوع برخوردی که حکومت‏ها با جنبش‏های اسلامی سیاسی با دیدن اولین‏ نشانه‏های مخالفت از خود نشان می‏دهند، همگی حکایت از آن دارد که دولت‏ها به دنبال‏ نوعی«دموکراسی عاری از خطر»هستند و وقتی صحبت از انتخابات و احزاب می‏شود، منظور آن دسته از احزاب سیاسی هستند که انحصار حکومت را به چالش نمی‏کشند.اما واقعیت چیست؟واقعیت را می‏توان در تونس، مصر و الجزایر دید که موفقیت احزاب اسلام‏گرا در انتخابات،با زندانی شدن اعضای حزب، دادگاه،ممنوعیت فعالیت حزب،سرکوب‏ و شکنجه اعضا همراه شد.عدم درک درست‏ دولت‏ها در تفاوت قائل شدن بین افراطیون‏ خشونت‏طلب و آنهایی که قصد مشارکت‏ سیاسی در حاکمیت را دارند،کاملا مشهود است و منجر به سرکوب غیرتبعیض‏آمیز هردو گروه یاد شده اسلامی می‏شود.این‏ سیاست دولت برای سرکوب جنبش‏ها،منجر به رادیکالیزه شدن و قطبی شدن جامعه‏ و همچنین تصمیم‏گیری‏هایی در راستای‏ منافع و رضایت شخصی و گروهی می‏شود.این‏ عمل‏گرایی دولت می‏تواند احزاب میانه‏رو-که‏ قصد مشارکت سیاسی در فرایند اداره کشور را دارند-به سمت رادیکالیزه شدن سوق دهد؛ مثال بارز آن هم حزب اخوان المسلمین مصر و جماعت اسلامی الجزایر است.سرکوب حزب‏ اخوان المسلمین توسط جمال عبد الناصر، چرخه خشونت‏ها و ضدخشونت‏ها و سرکوب‏ نهایی حزب اخوان المسلمین در دهه 1960، بسیاری را به این نتیجه رساند که این حزب‏ به‏گونه‏ای مؤثر ریشه‏کن شده است.درواقع، تجربه زندان و سرکوب بیشتر از یک دهه بعد منجر به شکل‏گیری گروه‏های خشونت‏طلب‏ افراطی چون«تکفیر و الهجر»و«جماعت‏ الجهاد»،ترور انور سادات و شاخه‏های فرعی‏ اخیرشان و بسیاری از آنهایی که زیر چتر حزب«قیام اسلامی»جمع‏اند،شده است. ازاین‏رو،حسنی مبارک در اولین سال‏های‏ حکومت‏اش،آشکارا بین اعتدالیون و تندروها تفاوت قائل شد.با این همه،حکومت حسنی‏ مبارک کمتر تبعیض قائل می‏شود و اخیرا فراتر از درگیری‏اش با حزب رادیکال قیام اسلامی، گام برداشت و به شکل فزاینده‏ای از آزار و اذیت و زندانی کردن استفاده کرد تا قدرت‏ و چالش‏هایی که از سوی این حزب به وجود می‏آید را کاهش دهد.

تقریبا برای 2 دهه،اخوان المسلمین به‏ طور رسمی و علنی در درون سیستم سیاسی‏ مصر فعالیت کرد و خود را به عنوان یک عامل‏ مؤثر تغییر سیاسی و اجتماعی مطرح کرده‏ است.اخوان المسلمین و دیگر گروه‏های‏ مشابه،نهادها و سیستم‏های رفاه اجتماعی‏ متشکل از مدارس،کلینیک‏ها و انجمن‏هایی‏ -که خدمات مؤثر و مفید قضائی،پزشکی و اجتماعی را ارائه می‏دهند-را توسعه و گسترش می‏دهند و برای منازل و بانک‏ها نیز مطلبی را چاپ می‏کنند.با توجه به اینکه آنها اولین گروهی بودند که به کمک زلزله‏زدگان‏ شتافتند(حتی پیش از دولت)نهادها و سرویس‏هایی که ارائه می‏دهند،به نوعی نقد تلویحی ناکارآمدی دولت در فراهم آوردن‏ خدمات مناسب برای بخش غیرنخبه کشور محسوب می‏شود.با این همه،به‏رغم مخالفت‏ با صدور اجازه فعالیت حزب اخوان المسلمین، این حزب توانست در ائتلاف با احزاب سیاسی‏ قانونی دیگر،خود را به عنوان یک اپوزیسیون‏ قوی و کارآمد معرفی کند.تفاوت قائل نشدن‏ مبارک در مورد احزاب معتدل و تندرو سیاسی، روی آوردن وی به شکنجه و آزار و اذیت احزاب‏ اسلامی اپوزیسیون و تغییر قوانین و مقررات‏ مربوط به انتخابات حرفه‏ای،در نهایت به هر چه بی‏ثبات‏تر شدن شرایط سیاسی مصر کمک خواهد کرد.این اقدام،در راستای هر چه بیشتر پلاریزه شدن جامعه گام برمی‏دارد و شهروندانی را تربیت می‏کند که همه چیز را از منظر«مخالف یا موافق»می‏نگرند و جامعه به‏ سوی قطبی شدن پیش می‏رود؛یک حکومت‏ و دولت نظامی که هیچ تفاوتی بین افراطیون‏ خشونت‏طلب و اپوزیسیون سیاسی اسلامی‏ غیرخشونت‏طلب قائل نمی‏شود.

نتیجه‏گیری

وقایع رویدادهای اخیر،حکایت از وضعیتی‏ دارد که به خوبی درباره آن می‏توان گفت که‏ اسلام و دموکراسی در آن تحت فشار بوده و مورد نقد هستند.اما سؤالی که مطرح می‏شود، این است که توسط چه کسی؟آیا از طرف‏ جنبش‏های نظامی که قصد ربودن دموکراسی‏ را دارند یا از سوی حکومت‏های منطقه که‏ روزگاری در دوران جنگ سرد-به خاطر مبارزه با کمونیسم-با دموکراسی مخالفت‏ می‏ورزیدند و امروز نیز برای به دست آوردن دل‏ غرب و حمایت‏های آنها،کابوس اسلام‏گرایی‏ را بهانه می‏کنند و با دموکراسی به مخالفت‏ می‏پردازند تا بدین‏گونه از بابت حکومت‏های‏ استبدادی و تمامیت‏خواه خود-که مخالف‏ آزادسازی سیاسی است-از غرب عذرخواهی‏ کرده باشند.از سوی غرب و رسانه‏های آنها نیز بنا به دلایلی چون دسترسی به نفت و از دست ندادن بازار رقابتی رسانه‏ای‏شان،سکوت‏ و نادیده‏انگاری مشاهده می‏شود.تحلیل‏ها و سیاستگذاری‏ها،همگی به وسیله«بنیادگرایی‏ سکولار»تحریف شده و از آن تغذیه می‏شوند؛ جهان‏بینی‏ای که اصول آن هنجارها و مطلق‏های خودگواهی است که ترسی‏ ناشناخته را تبلیغ می‏کند و به دنبال تعریف‏ ثبات براساس حفظ وضع موجود است.این‏ دغدغه‏ها و ملاحظات،برخی متفکران منطقی‏ و سیاستگذار اروپایی را واداشته که آمادگی‏ لازم را برای مذاکره با اسلام به عنوان یک‏ تهدید تمدنی،سیاسی و جمعیت‏شناختی در مناطقی چون آمریکا و اروپا اعلام کنند.مسئله‏ اسلام و دموکراسی،مسئله همه احزاب است. جنبش‏های اسلامی مثل سودان و ضیاء الحق‏ در پاکستان و برخی گروه‏های افراطی اسلامی‏ با این چالش روبه‏رو هستند که آیا اگر انتخابات‏ را فتح کنند،بعد از پیروزی می‏توانند به رعایت‏ حقوق اقلیت‏ها و دموکراسی پایبند باشند؟ حکومت‏ها در کشورهای اسلامی با این چالش‏ مواجهند که آیا باید تعهدشان را به آزادسازی‏ سیاسی و حقوق بشر با تقویت نهادها و ارزش‏هایی که از فرایند دموکراتیزاسیون‏ حمایت می‏کنند،نشان دهند و همچنین با تحقق و اجرایی کردن سیاست‏هایی که بین‏ آن سازمان‏ها-چه سکولار و چه مذهبی- که مستقیما آزادی و ثبات جامعه را تهدید می‏کنند و آنهایی که تمایل دارند تا در یک‏ فرایند تغییر تدریجی در درون سیستم شرکت‏ کنند،تبعیض قائل شوند؟حکومت‏های غربی‏ که از افزایش ارتقای اراده شخصی و دموکراسی‏ حمایت می‏کنند،باید با سیاست‏ها و گزاره‏های‏ عمومی‏شان نشان دهند که آنها به حقوق همه‏ گروه‏ها احترام می‏گذارند(چه مذهبی و چه‏ سکولار)تا بدین طریق آنها بتوانند در فرایند سیاسی مشارکت داشته باشند.شکست خط مشی و دورویی آشکار آمریکا و اروپا در برخورد با قضیه انتخابات الجزایر،واکنش به سرکوب‏ غیرتبعیض‏آمیز حزب رنسانس در تونس و نسل‏کشی در بوسنی دیگر نباید تکرار شود.اگر غرب واقعا به دنبال آشتی دموکراسی و اسلام‏ است،باید این استانداردهای دوگانه را کنار بگذارد.احترام گذاشتن و حمایت از فرایند دموکراتیک و حقوق بشر باید به مثابه امری‏ به‏واقع جهان‏شمول نگریسته شود.در ضمن‏ غرب باید به تکثر جهان اسلام توجه داشته‏ باشد و یک تجربه اسلامی را به همه تسری و تعمیم ندهد و چشمانش را روی تنوع در جهان‏ اسلام لازم است به خاطر داشته باشند که ما درحال تماشای فرایندی هستیم که کاملا باز است؛درواقع فرایندی که با تجربه کردن همراه‏ بوده است و در این راه،آزمون و خطا،اصلی‏ خدشه‏ناپذیر است؛همان‏گونه که در غرب‏ با جنگ داخلی و درگیری‏های روشنفکران‏ مذهبی و غیرمذهبی همراه بوده است. بنابراین جوامع مسلمانی که به دنبال بازتعریف‏ مجدد سرشت حکومت‏ها و همچنین هویت‏ دینی‏شان هستند،باید واقف باشند شرایطی‏ که آنها در آن به سر می‏برند،شرایطی شکننده‏ است و این دولت‏ها هستند که می‏توانند این‏ شرایط تغییر را تسریع کرده یا کند سازند.

ترجمه:علی صباغی

منبع:

film.guardian.co.uk/interview/

/interviewpages

اسلام ایستا و اسلام ایده‏ئال

نهادینه شدن فعالیت و جنبش اسلامی در بسیاری از جوامع‏ مسلمان،نه‏تنها در سیاست بلکه در جوامع،بیمارستان‏ها، مدارس،انجمن‏های کمک حقوقی،بانک‏ها،سازمان‏ها و مراکز جوانان رخ داده است.تنوع نهادها با تنوع صداها همراه بوده‏ است.نسل جدیدی از فعالان،روشنفکران و تفسیرها و فرمول‏ها از اسلام در جوامع مسلمان وجود دارند.بنابراین‏ بسیاری از طرح‏های کلی و اصلی به چشم می‏خورد.برخی‏ تنها به یک مدل ایدئال اشاره می‏کنند.دیگران-چه‏ مسلمانان محافظه‏کار و چه منتقدین سکولارشان-یک‏ دیدگاه ایستا از اسلام را زنده نگه داشته‏اند.برای‏ مسلمانان محافظه‏کار،اسلام ایدئالی‏ بی‏زمان،بی‏خدشه و غیرقابل‏ بحث است؛درحالی‏که از دیدگاه سکولارها،اسلام، یک ایمان ارتجاعی‏ محسوب می‏شود.با این‏حال،مسئله تغییر در برابر ایستایی‏ نیست بلکه ماهیت‏ و میزان تغییر است.